

تأثیر نگارش روشمند در سهولت یادگیری

دکتر احمد احمدی*

چکیده

اهمیت نگارش روشمند و سهل آموز بر همگان روشن است. در گذشته هر چند کمابیش به تأثیر نافذ این کار آگاه بودند اما در عمل چندان توجهی به آن نمی شد و شاید هم دشواری و وقت گیری کار سبب این کم توجهی بود و کتابها اعم از تحقیقی و درسی و آموزشی عموماً از تکنولوژی آموزشی برخوردار نبودند. در مقاله حاضر اندک بحثی درباره اهمیت تکنولوژی آموزشی به عمل آمده و سپس چند نمونه از کتاب کبری در منطق، حاشیه ملا عبدالله و منظومه سبزواری ارائه شده و دشواری آنها برای متعلم آغازین و میانه تا حدی بیان گشته و نمونه ای هم از منطق مظفر برای نشان دادن تکنولوژی آموزشی خوب در منطق آمده است. سپس گزارشی در باب برخی از کتابهای اصول فقه و دشواری بعضی و سهولت برخی دیگر ارائه شده و سرانجام به کار بسیار ارزشمندی که مرحوم مظفر در منطق و اصول فقه انجام داده اشاره شده است.

واژه های کلیدی

تکنولوژی آموزشی، حاشیه ملا عبدالله، منظومه سبزواری، منطق مظفر، اصول فقه مظفر.

* استاد سازمان «سمت» (ahmadi@samt.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲۰

پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، شماره ۲۸، بهار ۱۳۹۲، ص ۱-۱۵

مقدمه

حکیمان گفته‌اند شیئیت هر چیزی به صورت آن است، یعنی ساختار و قالب و شکل و ترکیب است که سبب می‌شود فلان اثر خاص از فلان چیز پدید آید. تأثیر دلپذیر انگبین برخاسته از ترکیب و ساختار ویژه‌ای است که میان اجزاء این ماده پدید آمده و گرنه شیره‌های پراکنده در گل و گیاه بیش از عملیات پیچیده زنبور بر روی آنها موجود بود و هیچ کدام نه تنها این دلنشینی و این خاصیت را نداشت بلکه نادلپذیر و حتی برخی از آنها نفرت‌زا هم بود. اساساً هنر علم شیمی این است که عناصر ویژه‌ای را با نسبتی خاص به هم می‌پیوندد و ساختار، ترکیب یا صورت ویژه‌ای از آنها پدید می‌آورد که آثار خاصی دارد، همه داروها و تأثیر و خاصیت یکایک آنها مولود این ساختار - و به تعبیر فلسفی - مولود این صورت است.

این مطلب نه تنها در اشیاء فیزیکی و طبیعی، بلکه در امور به ظاهر قراردادی هم، همین گونه است. کلام را بنگریم، واژه‌ها، تک‌تک هنری ندارند اما وقتی ترکیب می‌شوند اسباب پیوند و همبستگی اجتماع عظیم انسانی می‌شوند و اگر گوینده آنها را با ترکیب خاص و موسیقی ویژه‌ای به هم پیوندد و به‌خصوص اگر با رعایت حال و مقام و وجوه بلاغت آن را القا کند گاه - مانند قرآن کریم - از اعجاز سر برمی‌کشد و این هم مولود ساختار یا همان صورت یاد شده است. می‌توان گفت همه اشیاء و امور از اشیاء مادی گرفته تا رفتار و اعمال انسان همین ویژگی را دارند که تا ساختار و صورت خاص آنها برجاست یک اثر دارند و پیش از آن و پس از آن، دیگر آن اثر را ندارند.

روش آموزش یا تکنولوژی آموزشی

در باب روش آموزش هم باید گفت که از این قانون فراگیر بیرون نیست، و هنر ارباب تعلیم و تربیت که بیشتر آدمیان تحت آموزش و تربیت آنها قرار دارند در همین است که هم در تعلیم با بیان و رفتار و هم در تعلیم با نوشتار، ساختار و صورت یعنی روشی برای تعلیم دارند که مخاطب یا متعلم و فراگیر به خوبی و یا به بهترین وجهی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. روش مؤثر و نافذ تدریس و تعلیم برخی از استادان حوزه و دانشگاه را در مقاله دیگری خواهم نوشت - ان شاء الله - . اکنون در اینجا تنها به روش نگارش کتابهای درسی منطبق در گذشته، که خواندن آنها در حوزه‌ها متداول بود و ما هم در حوزه بروجرد از همانها استفاده کردیم می‌پردازیم، این کتابها عبارت بود از:

۱. حاشیه ملاعبده الله بر منطق تفتازانی،
۲. شرح قطب‌الدین رازی بر شمسیه کاتبی،
۳. منطق منظومه سبزواری.
۴. کبری در منطق

البته شاید در جاهای دیگر کتابهای دیگری می‌خوانده‌اند که من از آنها خبر ندارم.

۱. حاشیه ملاعبده الله بر منطق تفتازانی

تفتازانی (۷۱۲-۷۹۳ هـ) کتابچه بسیار فشرده‌ای به نام «تهذیب‌المنطق و الکلام» دارد در نهایت ایجاز که در واقع نوعی هنرنمایی است در فشرده ساختن مطلب؛ در میان طلاب معروف است که تفتازانی گفته بود هر کس یک کلمه از این بکاهد یا تبدیل به احسن کند یا بر آن بیفزاید من یک سگه - یا در همین مقدار - به او می‌دهم و مرحوم شیخ بهائی چندین کلمه از آن کاسته یا تبدیل به احسن کرده بود و گفته بود اگر زنده می‌بود از او مطالبه می‌کردم. البته خود شیخ هم جزوه بسیار فشرده‌ای به نام «زبده الاصول» در علم اصول فقه دارد که همتای تهذیب تفتازانی است. متن تجرید الاعتقاد خواجه طوسی هم آیتی است در هنرمندی و می‌گویند نزدیک به هفتاد شرح بر آن نوشته‌اند.

باری کتابی که ما منطق را با آن آغاز کردیم همین حاشیه ملاعبده الله بر تهذیب تفتازانی بود آن هم از روی چاپ سنگی - که نمونه آن را خواهیم آورد - راستی که از چنان متنی به حاشیه رفتن و به صورت گسیخته پاره‌ای جمله‌ها و واژه‌ها را از حاشیه دیدن و فهمیدن کاری بس دشوار بود. البته من - خودستایی نشود - طلبه‌ای کوشا و باهوش بودم و اینجا به زحمت پیش می‌رفتم، بر این بیفزاییم که استاد هم - رضوان الله علیه - تکنولوژی آموزشی نداشت، تخته‌ای هم نبود که آموزش را آسان سازد. این دشواریهای روش آموزش سبب شده بود که بسیاری از طلاب یا به سوی فراگیری منطق نمی‌آمدند و یا اگر هم می‌آمدند دیری نگذشته رها می‌کردند و می‌گفتند منطق دشوار است، و دیگر به سراغ آن نمی‌آمدند و همین تا حدی سبب می‌شد که از فلسفه و کلام هم گریزان باشند.

چند نمونه

به عنوان نمونه چند مورد از همان کتابی که من خوانده‌ام می‌آورم تا روشن شود که شیوه نگارش کتاب درسی و کمک‌درسی و حتی مبنایی در پیشرفت فراگیر و فراگیری چه

اندازه مؤثر است و به راستی باید گروهی کار آزموده و ورزیده و صاحب نظر به این کار بپردازند و راه را برای حوزویان و دانشگاهیان هموار سازند.

نمونه ۱:

وقد يجعل حرف السلب جزء من جزء فتسمى معدولة و الا فمحصلة قد يصح
بكيفية النسبة فتسمى موجّهة و ما به البيان جهة.^۱

وقد يجعل حرف السلب جزء من جزء فتسمى معدولة و الا فمحصلة قد يصح
بكيفية النسبة فتسمى موجّهة و ما به البيان جهة.^۱

معنی: گاهی حرف سلب مانند حرف لا و «غیر - و یا» نا در فارسی جزء یکی از دو جزء قضیه یعنی موضوع یا محمول قرار می گیرد در این صورت قضیه را معدوله می نامند، اگر حرف سلب لا جزء موضوع باشد قضیه را معدولة الموضوع می نامند، مانند لا بصیر = نابینا، در قضیه «لا بصیر محروم» = نابینا محروم است - و اگر حرف سلب لا جزء محمول باشد قضیه معدولة المحمول است مانند: الفقير لا قادر = تهیدست ناتوان است و اگر حرف سلب جزء موضوع و محمول هر دو باشد قضیه را معدولة الطرفين می نامند مانند «لا بصیر لا قادر» = نابینا ناتوان است و اگر قضیه ای معدوله نباشد محصّله نامیده می شود.

گاهی چگونگی نسبت میان محمول با موضوع - از لحاظ ضرورت، امکان و امتناع - آشکارا در کلام می آید - چنان که گویی: انسان ناطق است بالضروره و ... - در این صورت قضیه را موجّهه - جهت دار - می نامند و واژه ای که این نسبت را بیان می کند جهت نامیده می شود.

ملاحظه می کنید که این نه سطر را چگونه در یک سطر چلانده است؟ آری این شیوه و این نوشته برای کسی مناسب است که بر منطق مسلط شده باشد و بتواند دریابد که هر کلمه یا جمله ای اشاره به کدام مضمون و مطلب است، اما برای نوآموز منطق راستی که بسیار دشوار و رماننده است، چنان که برخی از یاران ما را ماند.

۱. حاشیه ملا عبدالله، صفحه ۴۸ و ۴۹، تهران، چاپ سنگی، تاریخ ربیع الثانی سال ۱۲۸۲ ه. ق، صفحه شماری دستی است از اینجانب، کتابهای قدیم عموماً صفحه شماری عددی ندارند، تنها در پایین صفحه دست راست اولین کلمه صفحه بعد را می آورند.

اما همین عبارت دشوار تفتازانی را بینیم که مرحوم مظفر چگونه روان و رسا آورده است: المعدولة ما كان موضوعها او محمولها او كلاهما معدولاً، سواء كانت موجبة او سالبة و تسمى معدولة الموضوع او معدولة المحمول او معدولة الطرفين حسب دخول العدول على احد طرفيها او كليهما (المنطق: ۱۶).

نمونه ۲:

عكس النقيض بتبديل الطرفين بقا الصدق والكيف جعل النقيض الكيف
و حكم الموجب ههنا حكم السلب المستكبر والعكس بالبيان والنقض

عكس النقيض بتبدیل نقيضی الطرفين مع بقاء الصدق و کیف او جعل النقيض الثاني اولاً مع مخالفة کیف و حكم الموجبات ههنا حكم السوالب في المستوى و بالعكس و البيان البيان و النقض النقض (همان: ۷۴-۷۵).

معنی: عکس نقيض تبدیل یا جابه‌جا کردن نقيض هر کدام از موضوع و محمول است با باقی ماندن صدق و کذب، یعنی اگر قضیه اصل صادق بوده نقيض آن هم صادق باشد مانند: هر نویسنده‌ای انسان است (اصل) که عکس نقيض آن می‌شود: هر غیر انسانی غیر نویسنده است. در اینجا هر دو قضیه به لحاظ صدق، صادق‌اند و به لحاظ کیف یعنی موجه بودن نیز همانندند. این یک راه، راه دیگری هم برای عکس نقيض این است که نقيض دوم را اول قرار دهیم با مخالفت در سلب و ايجاب بنابراین همان قضیه بالا به این صورت درمی‌آید: هیچ غیر انسانی (نقيض انسان) نویسنده نیست. و حکم قضایای موجه در عکس نقيض مانند قضایای سالبه در عکس مستوی است و همان‌طور که در عکس مستوی قضیه سالبه کلیه به قضیه سالبه کلیه - تبدیل می‌شد - و اصل و عکس هر دو صحیح بود - مانند هیچ انسانی سنگ نیست که عکس آن می‌شود هیچ سنگی انسان نیست و نیز در عکس مستوی قضیه جزئیه عکس نداشت در عکس نقيض هم قضیه جزئیه عکس ندارد و موجه کلیه به موجه کلیه تبدیل می‌شود: مثل هر غیر کاتبی غیر انسان است (اصل) هر غیر انسانی غیر کاتب است.

و بالعکس یعنی قضایای سالبه در اینجا حکم قضایای موجه در عکس مستوی را دارند و بیان مطالب در اینجا همان بیان مطالب در آنجا است و آنچه در آنجا از راه برهان خلف اثبات یا نفی می‌شد در اینجا هم همان‌طور است.

نمونه ۳:

موضوع المطلوب من الحملی یسمى اصغر و محموله اكبر و المتكرر اوسط و ما فيه
الاصغر، الصغرى و الاكبر الكبرى، و الاوسط اما محمول الصغرى و موضوع الكبرى فهو
الشكل الأول، او محمولهما فالثاني، او موضوعهما فالثالث او عكس الاول فالرابع (همان):

نوشته متن را با آن نگارش درهم ریخته معماً گونه طلسم مانند بنگریم و سپس ببینیم
ترکیب و معنای آن چیست؟ می گوید: قیاس اقترانی شامل دو مقدمه و یک نتیجه است.
مانند انسان جاندار است و هر جاننداری فناپذیر است، پس انسان فناپذیر است. کلمه انسان
را در اصطلاح «اصغر» و «فناپذیر» را اکبر و جاندار را که در هر دو تکرار شده اوسط یا حد
وسط می نامند و به قضیه ای که شامل «اصغر» باشد، صغری و به قضیه ای که فناپذیر در آن
باشد کبری می گویند. حال اگر حد وسط یعنی جاندار در صغری محمول و در کبری
موضوع باشد مانند مثال بالا، این قیاس، شکل اول است. و اگر گفتیم انسان جاندار است و
برخی فناپذیران جاندارند یعنی «جاندار» را در هر دو قضیه محمول گرفتیم قیاس، شکل
دوم است و اگر گفتیم: برخی از جانداران انسان اند و هر جاننداری فناپذیر است یعنی
جاندار را در هر دو قضیه موضوع قرار دادیم، قیاس شکل سوم است، و اگر گفتیم برخی از
جانداران انسان اند و همه یا برخی از فناپذیران جاندارند قیاس شکل چهارم نامیده می شود
البته نتیجه درست دادن هر کدام از این اشکال چهارگانه شرایطی دارد که در متن با همان
فشرده گی و نهایت اختصار آمده است و در واقع فهمانیدن آن به دهها صفحه شرح و بسط و
اثبات همراه با مثالهای گوناگون نیاز دارد. چنان که مرحوم مظفر تنها برای قیاس اقترانی
حملی، آن هم با وجود احاطه کامل ایشان به مطلب و تسلط تام و فنی وی بر زبان و بیان، از
صفحه ۲۳۵ تا ۲۶۲ (۲۷ صفحه) از کتاب المنطق را به آن اختصاص داده اند.

باری آوردن این چند نمونه کافی است تا به دست آید که نداشتن روش آموزش و
به اصطلاح امروزی، تکنولوژی آموزشی متعلم یا فراگیر را در چه سنگلاخی می اندازد و
چه عمری را از وی هدر می دهد. آن هم در عصر برق و الکترونیک که باید از دمامد عمر
بهره وافی گرفت و همراه برق شتابان به پیش رفت؟!!

بگذریم از اینکه در همین نوشته فشرده، مطالبی در باب جهات قضایا مانند مشروطه عامه و عرفیه عامه و مشروطه خاصه و عرفیه خاصه و حینیه مطلقه و حینیه لادائمه و مطلقه عامه و وقتیه مطلقه و ممکنه و ... و شیوه و شرایط عکس شدن آنها به یکدیگر با همان فشرده‌گی آمده است که نه تنها هرگز هیچ بهره‌ای از آنها برده نمی‌شود بلکه ذهن متعلم را هم آشفته می‌کند. آری قطب رازی در شرح مطالع ۲۸ نوع جهت را آورده و تفتازانی هم از آنجا پیروی کرده، با آنکه اولاً بسیاری از آن جهات جای بحث دارد، ثانیاً آمدن آن جهات در چنان کتاب تحلیلی تحقیقی در عالی‌ترین سطح منطق، برای این کتابچه و برای نوآموز این علم اصلاً لازم نیست.

در این متن، از مواد قیاس یعنی برهان و جدل و مغالطه - یا سفسطه - و خطابه و شعر، تنها نامی و تعریفی آمده و هیچ‌گونه شرح و بسطی درباره آنها نیامده است با آنکه مدخل ورود به مباحث منطقی و آغاز تکون منطق، برخورد سقراط و افلاطون با سفسطه و مغالطه سوفسطائیان و نشان دادن خطای آنها بوده است که از آن پس ارسطو آن دستاورد را در قالب قواعد منسجم منطقی به صورت کنونی آن تدوین کرده است.

البته پیش از تفتازانی، ابن سینا در *شفا* پیرامون هر کدام از مواد قیاس کتاب مستقلی نوشته و خواجه طوسی نیز هم در *اساس الاقتباس* و هم در *منطق تجرید* با تفصیل نسبی از آنها بحث کرده ولی به هر حال در این متن پیرامون این موضوع بسیار مهم که راستی برای همگان - از فیلسوف و خطیب و حقوق‌دان و شاعر و هر اهل بحثی - ضرورت تام و تمام دارد، به جز تعریف، مطلبی نیامده است.

باری استفاده از چنین کتابی با این اوصاف و با شیوه‌های رایج آن روز که هیچ‌گاه از تخته و ترسیم بر روی آن استفاده نمی‌شد، روا نبود و برای من که با اشتیاق منطق می‌خواندم خاطره تلخی بر جای نهاده است و از اینجاست که اهمیت روش در نگارش کتاب درسی و کمک‌درسی و مبنایی به خوبی آشکار می‌شود.

۲. شرح قطب‌الدین رازی بر شمسیه کاتبی

بعد از حاشیه ملاعبده الله، کتاب شرح شمسیه خوانده می‌شد. متن از کاتبی (در گذشته به سال ۷۳۹ ه.ق) و شرح از قطب رازی (متوفای ۷۶۶ ه.ق) است. این کتاب از حاشیه ملاعبده الله بهتر است و کسانی هم آن را می‌خوانده‌اند، اما باز هم ترکیبی است از متن و شرح و آموزشی به معنای درست آن نیست و بسیاری هم آن را نمی‌خواندند، و من هم نخواندم.

۳. منطق منظومه سبزواری

بعد از حاشیه ملا عبدالله معمولاً به منطق منظومه حکیم والامقام مرحوم سبزواری می‌آمدند و آمدیم، در این کتاب هرچند به خاطر طبع شعر ایشان در عربی و فارسی گاهی ابیات حالت حماسی به خود می‌گیرد و در مواردی هم قابل حفظ کردن است، اما بسیاری از ابیات، هم به لحاظ ترکیب نحوی ایراد دارد و هم در رساندن مقصود نارسا است و بدون ضمیمه‌های تکمیلی فهم آنها دشوار است. به این بیتها بنگریم:

و اللفظ إن وَّحَد و المعنى كثر مشتركٌ ترادفٌ عكساً ظهر
بالوضع تخصیصیُّ او تخصیصی لمعنى آخر مع التخلّص
عن أوّل فاللفظ منقول نُسب لناقل عامٌّ و خاصٌّ فارتقب

(منظومه منطق و حکمت، ۱۳۶۷ هـ. ق: ۱۳)

می‌بینیم که بیت اول و سوم اشکال نحوی دارد زیرا کلمه «مشترک» جواب شرط آمده و باید «فهو مشترک» باشد نه «مشترک» فقط. «ترادف» هم نکره است و نمی‌تواند مبتدا باشد، باید این‌طور باشد: اما الترادف فهو عكس المشترك» یا «یأتی عكساً للمشترک» از این رو، عبارت «عكساً ظهر» رسا و روشن نیست، در بیت سوم هم کلمه «اول» باید الاوّل باشد با الف و لام.

اما معنای ابیات: لفظ اگر واحد و معنای آن کثیر باشد، مشترک نامیده می‌شود - مانند عین در عربی که به معنای چشم و چشمه و طلا و ... است و بار و شیر در فارسی و لفظ مترادف عکس لفظ مشترک است یعنی لفظ بیش از یکی است اما معنای آنها یکی است مانند انسان و بشر که لفظ متعدد و معنی واحد است.

وضع لفظ برای معنی دو گونه است یکی تخصیصی و دیگری تخصیصی؛ وضع تخصیصی مانند آن که واضع بگوید این لفظ را برای این معنی وضع کردم، مانند آهن، و وضع تخصیصی چنان که لفظی در معنایی به کار رود و آن‌قدر در آن معنی استعمال شود که برای آن معنی، به صورت حقیقی - و نه مجازی - درآید و دیگر یکسره از معنای نخست رها و کنده شود - مانند لفظ صلاة که در اصل به معنای دعا بود ولی به لحاظ مناسبتی که میان دعا و صلاة به معنای متداول کنونی وجود داشت به تدریج در این معنا به کار رفت و جا افتاد به گونه‌ای که دیگر معنای دعا از آن به ذهن نمی‌آید. این تخصیصی که به آن منقول هم می‌گویند به ناقلش نسبت داده می‌شود، اگر ناقل عموم باشد آن را ناقل عام می‌گویند، مانند لفظ یخچال که در آغاز برای انبار زیرزمینی یا چاله یخ به کار رفته اما

اکنون عرف عام آن را برای دستگاه یا ابزاری به کار می‌برند که تنها جای یخ است و دیگر چاله‌ای در آن نیست. البته مناسبتی با معنای اول دارد و آن جای یخ بودن در هر دو است. و اگر ناقل گروه خاص یا فرد خاصی باشند آن را ناقل خاص می‌نامند مانند لفظ موضوع که در اصل به معنای نهاده شده است اما منطقیان و فیلسوفان آن را در معنای نهاد یا مبتدا به کار می‌برند. شبیه همین ایراد بر بیت زیر و شیوه تعلیمی آن وارد است:

کلی الطبیعی هی المهیة وجوده وجودها شخصیة

(همان: ۲۱)

اولاً به لحاظ ترکیب نحوی «کلی الطبیعی» درست نیست و باید «الکلی الطبیعی» باشد ثانیاً این بحث کلی که از پیچیده‌ترین مباحث فلسفی و جای بحث و بررسی آن در فلسفه است و فیلسوفان بزرگی همچون افلاطون، ارسطو، کانت، ابن سینا، صدرالمألهین و ... در باب چگونگی وجود کلی که در ذهن تنها است یا هم در ذهن است و هم در خارج، بحثهای ژرف و گسترده‌ای داشته‌اند، آوردنش در بخش منطق نابجا است، به همین جهت خود حاجی هم ناگزیر شده است نزدیک به دو صفحه در شرح آن؛ بحث بسیار پیچیده و محل نزاع فلسفی بیاورد و سرانجام هم گفته است: تحقیق هذه المسألة علی الحکیم الالهی لا علی المنطقی، الباحث عن المعقولات الثانیة، الا أنها تذکر فی المنطق للتمايز بين الثلاثة (الطبیعی و المنطقی و العلی) كما ذکرنا.

اما به هر حال این پرسش باقی است که آیا برای متعلم منطق، که هنوز با آن بحثهای بسیار پیچیده فلسفی آشنا نشده و یا احاطه نیافته طرح چنین بحثی به این صورت با نارسایی در تعبیر نحوی و با دشواری در محتوا، بجاست؟ آیا این شیوه تعلیم وقت متعلم را هدر نمی‌دهد؟ اینجانب چندین بار این بخش منظومه را خواندم و برایم مبهم بود تا اینکه بحث کلی را در کتابهای فلسفی خواندم و سپس به این بحث باز گشتم و دریافتم که جای این بحث اینجا نبوده است.

در بخش فلسفه این منظومه هم در مواردی این مشکل وجود دارد^۱ و به همین

۱. البته این تذکر کوتاه تنها درباره بخشی از روش آموزشی است و گرنه از سال ۱۲۴۰ ه.ق آغاز نگارش شرح تا ۲۳ رمضان ۱۲۶۱ پایان آن - که در نوشته خود سبزواری آمده - تا هم اکنون، این مائده آسمانی گسترده بوده و تقریباً همه طالبان منطق و حکمت ریزه‌خوار این خوان نعمت بوده‌اند و باید گفت: مرحوم سبزواری - این حکیم فقیه عارف شاعر زاهد وارسته پاک پارسا - اعلی الله درجاته حق عظیم بر گردن همه ما دارد و این تذکر طلبگی شاگردانه و مریدانه هرگز غباری بر دامن عظمت مقام بلند و والای وی نمی‌نشانند و او همچنان حکیم الهی قرنهای آینده است و خواهد بود.

جهت مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - دو کتاب *بداية الحكمة* و *نهاية الحكمة* را با شیوه تعلیمی و نسبتاً با تکنولوژی آموزشی تدوین کرد و یک دوره حکمت متعالیه را با آراء خویش در آنها آورد.

۴. کبری در منطق

کتاب دیگری که در منطق آموخته می شود کتاب کبری است در منطق نوشته مرحوم میرسید شریف جرجانی در مجموعه ای حاوی چهارده کتاب به نام *جامع المقدمات*، این کتاب کبری در ۱۱ صفحه مباحث مربوط به معرف و حجت را بسیار تلگرافی و فشرده - بدون پرداختن به مواد قیاس (برهان و سفسطه و جدل و خطابه و شعر) - آورده است. راستی که فهم آن بسیار دشوار است زیرا روش آموزش یا تکنولوژی آموزشی ندارد و وضع نوآموز منطق را در نظر نگرفته اند به این نمونه بنگریم:

شکل اول در شرط است که صغری در بعضی قضیه مشتمله بر اصغری
 باشد تا اصغر در اوسط مندرج شود و کبری در بعضی قضیه مشتمله بر اکبر کلیده باشد تا حکم از اوسط
 با صغر منتهی شود پس صغری شکل اول واجب باشد و کبری در بعضی قضیه ضروری و صغری در بعضی
 در چهار است اول موجب کلیدین بنجر موجب کلیده باشد در دوم موجب جزئی صغری با موجب کلیده
 بنجر موجب جزئیتر باشد سیم موجب کلیده صغری با سالب کلیده کبری بنجر سالب کلیده باشد چهارم
 موجب جزئیتر صغری با سالب کلیده کبری بنجر سالب کلیده باشد پس شکل اول پنج خصوصاً از اربع است
 و شرط شکل اول است که مقدماتین در مختلف باشند یا بجای سلب یعنی یکی موجب و دیگری سلب
 و کبری در بعضی کلیده باشد ضروری منجز این شکل نیز چهار است اول موجب کلیده صغری با سالب کلیده
 کبری بنجر سالب کلیده باشد چنانکه کوفی هم در حجت است و هیچ ذات نیست پس هیچ از مع آ نیست
 و غیر عکس این چنانکه کوفی هم در حجت است و هیچ ذات نیست پس هیچ از مع آ نیست سیم موجب جزئیتر
 صغری با سالب کلیده کبری بنجر سالب کلیده جزئیتر باشد چنانکه کوفی هم در حجت است و هیچ ذات نیست
 پس هیچ از مع آ نیست چهارم سالب کلیده صغری با موجب کلیده کبری بنجر سالب کلیده صغری با سالب کلیده
 کوفی بعضی حجت نیست و هر آیت است پس بعضی حجت است پس بنجر شکل اول است نسبتاً لا سالب کلیده
 جزئیتر و اما کلیده

می‌بینیم که فهم چنین متنی به راستی دشوار است.

خود اینجانب همین درس منطق را برای دانشجویان و حتی برای دانش‌آموزان سال پنجم و ششم دبیرستان با روشی آسان‌تر و با تخته تدریس کرده‌ام و بسیار آسان‌تر فراگرفته‌اند. البته بسیاری از اهل فضل حوزه‌ها و برخی دانشکده‌ها اصرار دارند که باید همان سنت گذشته را پاس بداریم تا طلبه و دانشجو عمیق بار آید اما در عین احترام به این دیدگاه باید گفت در این عصری که باید پایه‌پای حرکت پرشتاب پیشرفت جهانی، به پیش رفت چرا نباید ما در نگارش کتاب، به‌ویژه کتاب درسی و کمک‌درسی و حتی مبنایی، روشی به کار بندیم که نوآموز، رشته علمی خویش را با سهولت تمام، در زمانی کوتاه فرا بگیرد و سپس در مراحل بعدی، خود به تحقیق و تعمق بیشتر پردازد؟

علم اصول فقه

در علم اصول فقه، کتاب *معالم‌الدین* تألیف شیخ حسن (در گذشته به سال ۱۰۱۱) فرزند شهید ثانی - رضوان الله علیهما - خوانده می‌شد که هرچند با روش نگارش کتاب آموزشی نگاشته نشده، اما بسیار خوب است و ما از خواندن آن خاطره خوشی داریم، ولی بعد از آن، کتاب *قوانین* و به تعبیر خود مؤلف آن: *القوانین المحکمه* تألیف مرجع والامقام آیه‌الله بزرگ مرحوم میرزا ابوالقاسم گیلانی، معروف به میرزای قمی (متوفی به سال ۱۲۳۱ ه.ق) خوانده می‌شد. این کتاب کلان که در سال ۱۲۰۵ ه.ق پایان یافته، درسهای مؤلف است که بر اساس همان کتاب معالم همراه با تحقیقات و با اجتهاد ژرف برای فضلالی حاضر در درس خویش القا فرموده و سپس آنها را تدوین کرده است.^۱ اهمیت این کتاب تا آنجاست که حواشی محققانه فراوانی بر آن نگاشته‌اند و در واقع منبع مهمی برای اصحاب اجتهاد است. پیداست چنین کتابی که برای محققان و اهل اجتهاد نوشته شده فراخور طلاب و دانشجویان نیمه راه نیست و به همین جهت، هم فهم آن برای این مرحله دشوار است و هم سالها طول می‌کشد تا تمام آن خوانده شود و در زمان ما عملاً حدود ۳۰ صفحه از ۳۱۰ صفحه رحلی بیشتر خوانده نمی‌شد و مباحث بسیار مهم و اساسی ناخوانده می‌ماند. بعد از *قوانین* کتاب *رسائل* یا *فرائد* نوشته مرحوم شیخ مرتضی انصاری با نگارشی بسیار روان و رسا و نمونه مثال‌زدنی خوانده می‌شود - البته برای رسیدن به اجتهاد - و از آن

۱. *قوانین*، ص ۱ از قطع رحلی چاپ ۱۲۷۳ ه.ق.

پس کتاب *کفایة الاصول* مرحوم آخوند خراسانی با همه دشواری محتوا و فشردگی عبارات. ما فعلاً به این دو کتاب که در واقع، خود، زمینه اجتهادند نمی‌پردازیم. تنها یادآور می‌شویم که:

برای رفع نقیصه یاد شده در دو علم منطق و اصول عالم ربّانی متعهد و مجتهد والامقام آیه‌الله بزرگ حاج شیخ محمدرضا مظفر - رفع الله فی الجنان درجته - دامن همّت به کمر زد و در هر کدام از این دو علم با روش دقیق و سنجیده و با تعریف جامع و مانع از هر کدام از مطالب مندرج در آنها و با بیان علمی روان و رسا و با آوردن تمرین پس از هر درس در منطق و گاه آوردن خلاصه درس در کتاب اصول، کتاب تألیف کرد.

ایشان در کتاب منطق علاوه بر روانی و رسایی بیان و مزایای یاد شده $\frac{2}{5}$ از کتاب ۵۱۶ صفحه‌ای را در صناعات خمس یا ماده قیاس نوشته‌اند و با توجه به نیاز مبرم همگان به این صناعات، این کار در میان متأخران کم‌نظیر و یا بی‌نظیر است. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است.

کتاب *اصول الفقه* ایشان هم علاوه بر داشتن همان روش سنجیده آموزشی، جامع امّهات مسائل علم اصول از آغاز تا پایان است و همه اهل علم از طلاب و دانشجو و استاد در این رشته به آن نیازمندند، در واقع، این کتاب فاصله بین کتاب *معالم و کفایه* را پر کرده و جای *قوانین* را گرفته است و وقت ارزشمند خواننده آن را از هدر رفتن وارهانیده است.

در پایان این مقاله جا دارد به روش آموزش به نوآموزان در مکتبهای قدیم هم اشاره بشود تا تأثیر آموزش روشمند روشن تر شود.

دشواری شیوه آموزش در مکتبها به نوآموزان

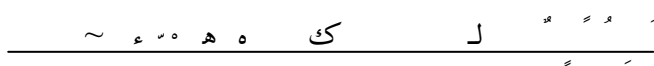
برای تبرک و قداست، از عمّ جزء یعنی جزء سی‌ام قرآن کریم آغاز می‌کردند. نگارش این جزوه که ما خواندیم تا آنجا که به یاد دارم چنین بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه ی.

چنان که می‌بینیم چهار حرف ویژه زبان فارسی، یعنی پ چ ژ و گ همراه این حروف نیست و نوآموز می‌بایست آنها را جداگانه بیاموزد.

سپس یک خط افقی با این علائم رسم شده بود:



و می خواندیم: یک زَبَر، یک زیر، یک پیش، دو زَبَر، دو زیر، دو پیش، جزم، تشدید، الف همزه، کاف لامی - همراه لام - کاف کوفی، کاف سرکش = سرکش دار، ه گرد، ه دوچشم، جزم را بزخم، تشدید را قرص بگیرم، الف همزه را جای الف بشناسم، مد را بکشم. سپس ترکیب آغاز می شد: 'ا با تا تا جا ... یا، می خواندیم: الف، الف (یعنی الف و الف) 'ا، ب الف، با، ت الف تا ... ی الف یا، و می آمد: 'ا ب ت ت خوانده می شد: الف دو زیر، دو زیر، دو پیش، ب دو زَبَر دو زیر دو پیش، ت دو زیر دو زیر دو پیش ...

و حالا نوبت به کار بردن علائم یاد شده در ترکیب حروف در قالب کلمات بود: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**؛ ... این طور ترکیب یا به اصطلاح هجی می شد:

الف، لام زَبَر = اَل، ح، م زیر = حَم، د، پیش = دُ ← **أَلْحَمْدُ**
 لام و لام و زیر = لِل، ل، الف = لا، ه، زیر، ه ← **لِلَّهِ**
 ر، ب زَبَر = رَبِّ، ب، زیر، ل ← **رَبِّ**
 ع، الف = عا، ل، زَبَر = لَم، ی = می، نون زَبَر = ن ← **عَالَمِينَ ...**
 الف، زیر، ر = اَلر، ر، زَبَر، ح = الرَّحْمَن، م، الف = ما، ن زیر ← **الرَّحْمَنِ ...**
 به نوآموز گفته می شد که الف العالمین و الف الرحمن تلفظ نمی شوند و به هنگام هجی کردن هم برای سرعت تکلم به جای زَبَر می گفتیم ز و به جای زیر می گفتیم زی یا زی بنابراین **أَلْحَمْدُ** خوانده می شد: الف ل ز اَل، ح می ز حَم دال پیش دُ. یا لام و لام زی لیل ...
رَبِّ النَّاسِ هجی می شد: ر، ب ز = رَبِّ، ب، ن زی = بِن، ن الف، ناس زی
س ← رَبِّ النَّاسِ.

پس از فراگیری عمّ جزء که عملاً برای متوسط ها چند ماه طول می کشید، به خواندن قرآن کریم می پرداختند و کمتر کسی می توانست قرآن را بی غلط یاد بگیرد و یا بخواند و پس از آن هر کتابی که در دسترس بود از نظم و نثر و عموماً با خط نستعلیق، بی آن که میان مرحله بعد و مرحله قبل رابطه ای لحاظ و از آسان به دشوار عبور شده باشد، شروع می شد و چون زمینه نداشتند عموماً در همان آغاز و یا در نیمه راه می ماندند و راه به جایی نمی بردند.

می‌بینیم که چنین آموزشی به ویژه برای افراد نه، ده سال به بالا واقعاً سخت و دشوار بود، زیرا نه سال‌ها هم می‌بایست دست کم از هوش متوسطی برخوردار باشند و گرنه یاد نمی‌گرفتند چنان‌که بسیاری از همسالان ما یاد نگرفتند و بیسواد و یا کم‌سواد ماندند به ویژه که ناگزیر بودند نه ماه سال را کشاورزی کنند. بیفزاییم که معلم، روش آموزش بلد نبود، میز و نیمکت و تخته هم نبود، اتاقی بود نه چندان فراخ و زمستان هم ناگزیر اطراف کرسی می‌نشستند و جا تنگ‌تر می‌شد و ... کسی هم که درس را حاضر نمی‌کرد یا شیطنت می‌کرد ترکه و یا چوب و فلک بود. نمونه شدید و دلخراش آن را در شیوه معلمی شمس تبریزی بنگریم:

گفتم چه خوانده‌ای؟ - تا طلاق. گفتم: مبارک، بیا بخوان! مصحف را باز کرد پیش من، از اشتاب پاره‌ای دریده شد. گفتم: مصحف را چگونه می‌گیری؟ یک سیلیش زد - طپانچه‌ای که بر زمین افتاد - و دیگری، و مویش را پاره‌پاره کردم، و همه برکندم، و دستهایم بخایدم که خون روان شد، بستمش در فلک! (فلک) ...

... چوب برداشتم خود زدمش. چهارم چوب پوست پای او با چوب برخاست. چیزی از دل من فرو برید، فرو افتاد. اولین و دومین را بانگ می‌زد. دگر بانگ نکرد. (مقالات شمس: ۲۹۲-۲۹۳)

البته این نوجوان بعد از آن از شمس بسیار سپاسگزاری کرد، که با این تنبیه مرا از رفتن به بالای دار باز داشت!

* * *

باری، کتاب و نوشته درسی آن چنان دشوار یعنی خط و زبان، عربی، روش فراگیری با چنان هجی کردنی، مکان و ابزار و آلات نگارش آن، و معلم هم فاقد تکنولوژی آموزشی!!

در این شیوه بین کتاب درسی و یادگیری نوشتن رابطه‌ای وجود نداشت و برای آموزش نگارش باید راهی تقریباً جدا از کتاب درسی در پیش گرفت، یعنی معلم چیزی بر روی لوح یا کاغذ بنویسد و شاگرد هم زیر آن و بر منوان آن بنگارد، اینجا بود که اگر بخت یار دانش آموز می‌شد و معلم، خوش خط و خوش نگار بود و او هم استعدادی داشت خوش خط می‌شد و اگر هر کدام از این دو به عکس بود، به عکس می‌شد. البته آموزش خط به این شیوه، سبب می‌شد که هنر نگارش، برخلاف وضع کنونی، رشد کیفی بسیار بالایی داشته باشد، که نمونه‌های آن را در وقف‌نامه‌ها و قباله‌های گذشته و اخیراً در

نوشته‌های حضرت امام و علامه طباطبائی رضوان الله علیهما می‌بینیم.

* * *

باری، این شیوه که شاید در مناطق مختلف، متنوع هم بوده در زمان نوآموزی من (۱۳۱۷ ش) هنوز در منطقه ما رایج بود با آن که از زمان تأسیس مدارس رشدیه به سبک جدید حدود پنجاه سال می‌گذشت و سبک نوین آموزش فراگیر هم در آموزش و پرورش و در دانشگاه جا افتاده بود. در اینجا جا دارد به لحاظ نقش مهمی که مرحوم رشدیه در تحوّل شیوه آموزش داشته است از او یاد بشود:

مرحوم حاجی میرزا حسن رشدیه تبریزی (ت ۱۲۶۷ ق) در کشور ما نخستین کسی بود که مدرسه ابتدایی به سبک جدید، نخست در تبریز و سپس در ۱۳۱۵ ق در تهران دایر کرد، ولی از همان آغاز با مخالفت سنت‌گرایان و نوگریزان روبه‌رو شد و با پشتکاری مثال‌زدنی با وجود همه موانع و مخالفتها دهها سال طرح خودش را دنبال و در حد توان خویش آن را اجرا کرد تا آن که سرانجام در سال ۱۳۴۵ ق در شهر قم اقامت گزید و در ۱۳۶۳ ق - ۱۳۲۳ ش درگذشت و در همان خاک آرمید، رحمة الله و رضوانه علیه.

منابع

- سبزواری، ملاهادی. شرح منظومه. قم: انتشارات مصطفوی، ۱۲۹۷ ق.
- شاه‌آبادی یزدی، عبدالله بن الحسین، الحاشیه علی تهذیب المنطق للتفتازانی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- شریف جرجانی، میرسید. الکبری فی منطق.
- مظفر، محمدرضا، المنطق، بیروت: دارالتعارف.
- مقالات شمس. نشر شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.